فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc209366378)

[مطلب اول 2](#_Toc209366379)

[خلاصه مطلب 2](#_Toc209366380)

[بحث دوم 2](#_Toc209366381)

[مبحث سوم 3](#_Toc209366382)

[احتمالات اشتراک در خصوصیات حکم 4](#_Toc209366383)

[شاهد مسئله 5](#_Toc209366384)

[یادآوری 5](#_Toc209366385)

[بحث چهارم 6](#_Toc209366386)

[خلاصه و نتیجه 7](#_Toc209366387)

[احتمالات در قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ 7](#_Toc209366388)

[احتمال اول 7](#_Toc209366389)

[احتمال دوم 8](#_Toc209366390)

[احتمال سوم 8](#_Toc209366391)

[احتمال چهارم 8](#_Toc209366392)

[تکرار احتمالات 8](#_Toc209366393)

[بررسی احتمالات 9](#_Toc209366394)

[دلایل عدم پذیرش احتمال چهارم 9](#_Toc209366395)

**موضوع: مبحث نگاه /اخـتـلاط**

# پیشگفتار

در بحث اختلاط ابتدا به آیاتی که امکان استدلال داشت می‌پردازیم، دومین آیه آیه ۳۳ از سوره احزاب بود که فرمود: **﴿وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾** در این سوره حدود هشت آیه است که مسائل مربوط به ازواج نبی را مطرح کرده است و از جمله حدود هشت حکمی است که در خطاب به ازواج النبی در این آیات وارد شده است.

در خصوص این آیات، نحوه استدلال علی الاجمال ذکر کردیم و بعد ذکر شد که برای اینکه ابعاد مختلف قضیه و تمامیت استدلال یا عدم تمامیت استدلال روشن شود نکات و مباحثی باید ذیل آیه مطرح شود.

# مطلب اول

اشاره به قانون خیلی کلی مستفاد از مجموعه‌ای از آیات و روایات بود که آن قانون کلی این بود که عواملی که طرو بر معاصی و طاعات پیدا می‌کند و موجب افزایش یا کاهش ثواب و عقاب در آن‌ها می‌شود که دیروز فقط افزایش را گفتیم.

اشتداد و تضاعف ثواب و عقاب می‌شود، یک سری عوامل است که موجب افزایش و تضاعف عقاب و ثواب در افعال طاعات و معاصی می‌شود

یک قانون دیگری هم هست که موجب کاهش ثواب و عقاب می‌شود، آن هم الکلام، الکلام. آن هم حدود بیست قاعده دارد.

# خلاصه مطلب

۱- از این کلی‌تر این است که عواملی موجب افزایش عقاب و ثواب می‌شود

۲- عواملی موجب کاهش عقاب و ثواب می‌شود

۳- عواملی موجب حذف عقاب و ثواب می‌شود که همان قانون حبط و تکفیر است.

ذیل عواملی که موجب افزایش عقاب و ثواب می‌شود مطلبی را اشاره کردیم که آیا این خاص زنان پیامبر است؟ یا اوسع از این است و تنقیح مناط می‌شود

دیگر اینکه راز و سر این افزایش و اشتداد و تضاعف چیست؟ و برخی نکات دیگری که در بحث اول مطرح شد.

# بحث دوم

در ذیل این آیات این بود که این احکام ثمانیه که در این آیات ذکر شده است، مختص به ازواج النبی است یا اوسع از آن است و مشترک بین آن‌ها و دیگران است؟

با قرائن داخلی و خارجی عرض کردیم که این احکام مشترک است و در مورد ازواج النبی یک تزاحم و اشتداد وجود دارد، نه اینکه اشتداد اختصاص داشته باشد.

پس بحث دوم پاسخ به این سؤال بود که این احکام هشتگانه‌ای که خطاب به ازواج النبی در این شش هفت آیه صادر شده است از اختصاصات ازواج النبی است؟ یا دایره اوسع و اشملی دارد؟! که پاسخ داده شده دایره این اوسع است و قرائن هم داخلی و خارجی مبنی بر اوسعیت این قاعده وجود داشت.

در ذیل این بحث یک یادآوری دیگری داشته باشیم و آن اینکه این احکامی که اینجا ذکر شده است و گفتیم اوسع از ازواج النبی است، دایره اوسعیت روشن است که متفاوت است، تعدادی از اینها شامل زن‌های دیگر می‌شود ولی برخی از این احکام خیلی واضح است که شامل همه مکلفین می‌شود، اختصاص حتی به زن ندارد و دیگران را هم می‌گیرد؛ مثل **﴿وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتِينَ الزَّكاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَه﴾**‏[[1]](#footnote-1)، سوره، اینها احکامی است که نه تنها به ازواج النبی اختصاص ندارد و شامل زن‌های دیگر می‌شود بلکه شامل همه مکلفین می‌شود.

شاید آن آیاتی که بعد از این آیات ششگانه قرار گرفته است **﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ﴾**[[2]](#footnote-2)، که هفت هشت مورد صیغ مذکر و مؤنث را باهم آورده است، نشان‌دهنده این است که اینها را به شما گفتیم، ولی بخش عمده‌ای از قواعد شریعت، مشترک بین زن و مرد است.

در قرآن کریم در بعضی موارد تصریح شده است که مسلمین و مسلمات، مؤمنین و مؤمنات، تعمیم مصرح دارد، ولی غالباً آن یا ایها الذین آمنوا است که به یکی از آن سه چهار وجهی که یک زمانی اشاره کردیم شامل زن هم می‌شود و اختصاص به مرد ندارد. به یکی از توجیهاتی که یک وقتی اینجا اشاره کردیم.

در ادامه این آیات، حدود هفت مورد از اوصاف را به صیغه مذکر و مؤنث در کنار هم آورده است.

این هم بحث دومی بود که اشتراک این احکام بود.

# مبحث سوم

این سؤال است که اشتراک را پذیرفتیم، لقرائن داخلیه و الخارجیه، گفتیم این احکام اختصاص به زنان نبی ندارد، آن که اختصاص به آن‌ها دارد، همان اشتداد است، تضاعف است، افزایش ثواب و عقاب است.

سؤالی که با توجه به این مباحث قبلی مطرح می‌شود این است که اگر این آیات در فرازهایی مفید الزام بود، وجوب یا تحریم بود، اشتراک علاوه بر اصل حکم در خصوصیات حکم، هم اشتراک است؟ از جمله در وجوب و تحریم، یا اینکه اشتراک در کلی رجحان و مرجوحیت است؟

مقام این آیه بیان این است که **﴿لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ﴾**[[3]](#footnote-3) سوره، اگر تقوا داشته باشید، **﴿لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ﴾** خیلی ممتاز هستید، اگر هم در نقطه مقابل باشد **﴿يُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَيْن﴾**‏[[4]](#footnote-4)، سوره، آن هم چند برابر هست.

مقام آیه بیان اشتداد و تضاعف ثواب و عقاب برای زنان پیامبر به دلیل انتساب آن‌ها به دستگاه شریعت و پیامبر است.

منتهی بالتزام و ضمنی گفتیم این خطابات اختصاص به زن‌های نبی ندارد، این خطابات، خطابات عامه‌ای است که زن‌های نبی را به طور خاص گرفته است. این به دلالت التزامی و با قرائنی می‌گفتیم این خطابات برای آن‌ها نیست، دیگران را هم در برمی‌گیرد.

# احتمالات اشتراک در خصوصیات حکم

بحث سوم این است که این اشتراک در همه خصوصیات این احکام است؟ یا اختصاص دارد به اینکه رجحان و مرجوحیت دارد؟

آن مدلول التزامی و ضمنی که اینجا با قرائنی استفاده می‌کردیم و گفتیم این حکم‌ها خاص آن‌ها نیست و برای دیگران هم هست، آیا در خصوصیات هم این‌طور است یا خیر؟

مثل **﴿أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ﴾** و امثال اینها روشن است و خطابات دیگری هست، عمده در قرن و لا تبرجن ظاهر می‌شود

اگر در این فرض گفتیم که **﴿وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** یعنی از خانه بیرون نیایید، (فرض این احتمال را پذیرفتیم و گفتیم این الزام را هم دارد) آیا دیگران هم که این حکم را دارند، به وصف الزام دارند؟ یا به وصف الزام نیست، بلکه به وجه مرجوحیت و رجحان هم باشد کافی است و بیش از این از قرائن استفاده نمی‌شود.

قرائن که گفتیم فقط می‌گوید یک اشتراکی در جنس حکم دارند که عبارت از رجحان و مرجوحیت است، نه اشتراک در خصائص نوعی و امثال اینها.

اینجا هم دو احتمال است؛

احتمال اول

این است که کسی بگوید اشتراک در همه خصائص میان زن‌های پیامبر و سایر زن‌ها نیست و اشتراک در کلیت مسئله است نه در تفاصیل و جزئیات.

احتمال دوم

این است که اشتراک در همه خصوصیات است و ظاهر و اظهر این احتمال دوم است که اشتراک در همه خصوصیات است

آیه می‌گوید هر چه هر جایی بود، وقتی زن پیامبر انجام داد، همان که در جای دیگر بود اینجا اشتداد پیدا می‌کند.

اگر واجب بود، اینجا اوجب می‌شود و اگر حرام بود اینجا اشد تحریماً می‌شود. این در احکام الزامی، آن ویژگی الزام هم در اینجا هست.

# شاهد مسئله

شاید این یک قرینه جدی باشد بر اینکه در این آیات فقط می‌خواهد احکام الزامی را بگوید برای اینکه پایه خطابات که با فاء تفریع شده است بر بحث‌های قبلی، پایه‌اش این است که تضاعف عقاب و ثواب است و تضاعف عقاب در الزامیات است.

اگر این را نگوییم، قرینه‌ای که برای این می‌شود ذکر کرد این است که اگر لزوم و وجوب در اینها استفاده شد، وجوب که بیاید، مستلزم عقاب است، هر جا که دلالت بر وجوب پیدا کرد، آنجا مستلزم عقاب است، در تحریم، عقاب در فعل است و در وجوب عقاب بر ترک است. عقاب وجود دارد و ظاهر آیات و قرائن حافه و سیاق آیات این است که همان چه که عمومیت دارد با همان وصف، در اینها ثواب و عقاب مضاعف می‌شود

از آیه اصلاً نمی‌شود که چیزی که برای دیگری مستحب بود، برای او واجب می‌شود، اگر بر دیگری مکروه بود، بر او حرام می‌شود.

فرض این است که همان عقاب پایه، اینجا افزایش پیدا می‌کند. این مفروضی است که از سیاق آیات استفاده می‌شود و با وجود این به نظر می‌آید ظهور آیات در اینکه ویژگی حکم و الزام هم مشترک است، استفاده می‌شود.

لذا قرنَ یا تبرجن را مفید الزام دانستیم، آن وقت باید گفت قاعده کلی است مربوط به زنان پیامبر نیست و دیگران هم این حکم را دارند.

این تفرع و سیاق احتمال دوم را تقویت می‌کند و آن را بالا می‌برد، البته آن قانونی که گفتیم، در موارد دیگر این‌طور نیست، ممکن است چیزی در درجه حکم تغییر بکند و صغیره کبیره بشود که با اینجا سازگار است، منتهی آنجا با دلایل و قرائن خاص هست که مکروهی از کسی حرام می‌شود به خاطر چیز ضمیمه، امر مکروه با یک عنوان ثانوی منضم حرام می‌شود

منتهی این قاعده در اینجا ظاهرش همین اندازه است و بیش از این نیست و این خیلی مفید است که هر ویژگی از الزام و عدم الزام در این احکام احراز کردیم، آن ویژگی مشترک می‌شود.

این سه مبحث پایه‌ای بود که اینجا اشاره شد، بعد متمرکز بر بحث‌های قبلی می‌شویم.

یادآوری

اولین حکم در اینجا **﴿لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾**[[5]](#footnote-5)است، این حکم خیلی حرف دارد منتهی این را در بحث سماع و استماع اجنبی و قول اجنبی بحث خواهیم کرد.

در قاعده ریبه به این آیه تمسک کردیم به خاطر **﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾** و احتمال دادیم این یک قانون و علت باشد در فقه تربیت در جلد بیست‌وهشت، به خاطر همین اختلاط آیه را آوردیم و ضمناً به بحث لا تخضعن پرداختیم.

ولی عمده جای اصلی آیه، همان بحث‌های درباره سماع و استماع صوت اجنبی است.

حکم دوم هم **﴿قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾** است که راجع به این نکاتی وجود دارد منتهی منضم به قبلی است.

حکم سه و چهار است که با بحث ما ارتباط دارد که یکی **﴿وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** است و یکی **﴿لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾** است.

# بحث چهارم

طبق روالی که جلو آمدیم، بحث چهارم **﴿وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** است.

قبل از اینکه به احتمالات بپردازیم، از لحاظ ادبی و قرائات ظاهراً دو قرائت اینجا ذکر شده است، یکی قرنَ و دیگری قِرنَ به کسر قاف.

از نظر ماده اصلی هم ظاهراً سه وجه اینجا وجود دارد؛

۱- اینکه از قرار باشد؛ را قرّ یقرّ باشد که امر آن اقرّ و با قواعدی که اعمال می‌شود که دو راء سنگین است و یکی حذف می‌شود و فتحه آن به قاف داده می‌شود و بعد الف هم حذف می‌شود و قرّ می‌شود. (قرّ، قرّا، قرّوا – قرّی، قرّیا، قرنَ) این صیغه ششم می‌شود و جمع مؤنث مخاطب می‌شود.

۲- یک وجه دیگر این است که وَقَرَ باشد که آنجا یقِرُ می‌شود و قِرنَ درست است. این هم یک وجه است که در تفاسیر آمده و باز جمع مؤنث می‌شود، منتهی قِرن می‌شود

۳- اگر از ماده وقِرَ یَقِرُ باشد آن هم از وقار است و یک نوع طمأنینه است.

۴- یک چیزی که در بعضی تفاسیر ادبی نیست ولی در کلام مرحوم علامه طباطبایی آمده است این است که از قار یقارُ باشد. آن هم جور در می‌آید.

لذا اینجا قرنَ می‌تواند مشترک در دو سه ماده باشد، قِرن هم اگر باشد از وقِر یقِرُ است.

اگر از قرار باشد، یعنی استقرار و تمکن در شئ دارد، در مقاییس دارد که قرّ لها اصلان، یکی برد است که می‌گوید قرت الاعین، یا قرة العین که همان برد است، چشم روشنی است

اصل دوم تمکن است در جایی استقرار یافتن است که اینجا دومی مقصود است

اگر از وقار هم باشد، آن وقار و طمأنینه کنایه از وقار و استقرار است، از قار هم باشد مفهومی دیگری است که دورتر از ذهن است، آنکه علامه دارد و آنکه در لغت است خوب بر هم انطباق ندارد ولی درهرحال آن هم نهایتاً چیز از این ماده هم اگر مراد باشد همان استقرار و طمأنینه است

ولی ظاهراً **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾**، بیشتر استقرار می‌آید. علت فی بیوتکنّ است، نکته ظریف این است که اگر آن مواد دیگر باشد، این فی بیوتکن ظرفی است که به هر فعلی می‌تواند تعلق بگیرد، ولی وقتی قرار باشد، دیگر تعدی آن به این است. این قاعده ادبی است که احتمال دادیم یک وقتی شاید ظهور درست بکند.

این «فی» می‌تواند ادات تعدیه این فعل باشد یا می‌تواند ظرف محض باشد و شاید اظهر در این قبیل این باشد که این از ادات تعدیه است.

برای اینکه سابق می‌گفتیم آن حروف و ضمائمی که متمم آن کلام قبل است، اصل این است که این را در کلمات و ضمائم و حروف و امثال اینها برای جمله قبل حمل بکنیم نه مکمل که چیز زائد است و الان ظرف آن را بیان می‌کند. متمم است یعنی تعدیه را تمام می‌کند.

# خلاصه و نتیجه

شاید وجه اینکه به ذهن می‌آید میان این سه احتمال که «قرنَ»

۱- مشتق از قرار باشد

۲- مشتق از وقار باشد

۳- مشتق قار یقار باشد

اولی ارجح است ممکن است به دلایلی باشد که یکی این است که تقدم حمل قیود و ظروف بر تعدیه نسبت به اینکه این را حمل منظم بکنیم، با تعدیه این تمام می‌شود و این قیود را قیود تمامیت قبل بگیریم نه کمالی که زائد بر اصل تعدیه است و تعدیه جزء ذات آن قبلی است. شاید این باشد.

در مورد بیوتکن، کلمه و جمع آن واضح است و بحثی ندارد، فقط باید این را توجه داشت که بیوت، به معنای خاص که غرفه محل سکونت خاصی که از کلمه بیت استفاده می‌شود به آن معنا خصوصیت ندارد، اگر کسی در بیت نباشد، در مغازه باشد، چیزی که بیت بر آن صدق نمی‌کند ولی روح بیت در آن هست، آن مشمول است.

این چند نکته‌ای که در مفردات آیه در بحث چهارم بود.

# احتمالات در قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ

احتمالاتی که در این **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** است اینها است

## احتمال اول

اینکه **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** جمله مقدمی باشد برای **﴿لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾**، یک تمهیدی است که لا تبرجن را بگیرد.

این حکم قرن فی بیوتکن، هیچ موضوعیتی ندارد، این تمهیدی برای خطاب لا تبرجن است که دیگر این از افاده یک مضمون مستقل یا حکم مستقل ساقط می‌شود.

در واقع برای اینکه لا تبرجن را خوب جا بیندازد، می‌گوید اگر بخواهید به آن نرسید، قرن فی بیوتکن، قرن یک حکم تمهیدی مقدمی است برای تأکید بر لا تبرجن و در آن یک حکم خاصی نیست.

نتیجه این می‌شود که این مقدمه‌ای است، ارشاد به این است که اگر کسی بخواهد به آن تبرج نرسد، باید گوشه عزلت بگیرد.

مثل اینکه می‌گوید عزلت بگیر و گناه نکن که ترکیز آن این است که گناه نکن، می‌گوید عزلت بگیر و گناه نکن، از باب اینکه یک مقدمه غالبی است، ارشاد به یک مقدمه غالبیه لا تبرجن می‌کند.

## احتمال دوم

این است که این را مستقل نگیریم و بگوییم این ترکیب این دو یک حکم را افاده می‌کند، قرن و لا تبرجن، این دو با هم یک حکمی را افاده می‌کند و این جور نیست که تبرجن مستقلاً یک چیزی باشد و قرن مستقلاً یک چیزی باشد.

یک جاهایی است که دو خطاب باهم می‌آید، مرکب منظور است و تجزیه ندارد. جاهایی است که دو خطاب می‌آید علی‌رغم اینکه ظاهر اولیه استقلال است اما به قرائنی می‌گوییم این مجموع یک مسئله را افاده می‌کند.

## احتمال سوم

این است که قرن را مستقل بدانیم، یک خطاب مستقل از بعد است، نه اولی و نه دومی.

ولی بگوییم این کنایه از یک چیز دیگری است، قرن فی بیوتکن، کنایه از یک مسئله دیگری است، تمرکز بر استقرار در خانه ندارد، این را کنایه از چیز دیگری گرفته است، مثلاً اختلاط که اگر این باشد با بحث ما خوب ربط پیدا می‌کند.

قرن فی بیوتکن، مثل‌اینکه بگوید عزلت بگیر، خانه‌نشین باش، می‌گوید خانه‌نشینی را انتخاب بکن، کنایه از این است، با دیگران قاطی نشو، نه اینکه واقعاً در خانه بنشین، با نامحرم طرح اختلاط نریز. اختلاط را پیشه نکن.

## احتمال چهارم

این است که بگوییم قرن حکم مستقل است و بگوییم کنایه هم نیست، خود آن مفاد به صورت مصرح مقصود است، یعنی استقرار در خانه، در خانه بنشین.

اگر احتمال چهارم باشد، طبعاً به صورت ضمن‌ عدم اختلاط را هم می‌گوید، ضمنی یا التزامی یا فحوا، عدم اختلاط را هم می‌گوید. ولو تبرج هم نباشد، یعنی چیزی بالاتر از آن را منع می‌کند.

## تکرار احتمالات

۱- اینکه قرنَ یعنی تمهید و ارشاد به یک مقدمه‌ای است برای لا تبرج؛ اینجا خانه نشستن مقصود بالذات نیست.

۲- اینکه مقصود بالذات نیست، مقصود بالذات ترکیبی از این دو خطاب است (این وجه قوی ندارد)

۳- این است که جمله مستقله است و حکم مستقلی ایفاد می‌کند اما کنایه از عدم اختلاط است.

۴- این است که بگوییم این حکم مستقلی است و خود خانه‌نشینی به همان معنای غیر کنایی، معنای عرفی و اولیه آن، موضوعیت دارد منتهی عدم اختلاط را هم ترغیب می‌کند به تضمن و به التزام و بالفحوی.

# بررسی احتمالات

اگر ما باشیم و بدون اینکه چیز بیرونی را نگاه بکنیم باید بگوییم احتمال اول درست نیست برای اینکه اصل این است که جمله می‌آید تأسیس می‌کند، مستقلاً مقصودیتی دارد، مورد نظر است، اصل استقلال هر جمله‌ای در افاده یک معنا است و اینکه آن یک امر مقدمی و ارشادی نیست.

احتمال دوم هم اگر تصویری پیدا بشود خلاف اصول است برای اینکه هشت جمله است و هر کدام جای خود را دارد.

این هم خلاف اصول عقلایی است، اگر اصل باشد مانعی ندارد ولی اصل می‌گوید این نیست.

احتمال سوم هم اصل‌ عدم کنایه است، مثل اینکه اصل‌ عدم مجاز است، کنایه مثل مجاز است، برای اینکه در کنایه می‌گوییم آن لفظ، مقصود مستعمل فیه نیست، یک چیز دیگری است، کنایه یک امر ثانوی عارضی است و خلاف اصل است.

روی قاعده که جلو بیاییم باید بگوییم هیچ کدام از اینها نیست و همان احتمال چهارم است.

یعنی آیه می‌گوید در خانه بنشینید، حالا با اختلاط ربط دارد و به طریق اولی آن را منع می‌کند. چون وجه این که در خانه بنشینید همان عدم اختلاط است،

منتهی این یک مسیری بود که اگر بخواهیم طی بکنیم، به وضوح قواعد می‌گوید احتمال چهارم که با بحث ما هم ربط پیدا می‌کند.

# دلایل عدم پذیرش احتمال چهارم

منتهی در اینجا دو نکته هست که با هم سازگار نیست و آن منشأ می‌شود که در تحقیق در مضمون آیه گام دیگری برداریم.

نکته اول؛ این است که قرنَ امر است و ظهور در وجوب دارد

نکته دوم ؛ این است که در نقطه مقابل این را مطمئن هستیم که خانه نشستن علی الاطلاق وجوب ندارد و الزام در آن نیست و این سیره قطعیه است، بگوییم زن از خانه بیرون نیاید، سیره قطعیه بر عدم الزام به نحو مطلق است.

پس آیه ظهور در احتمال چهارم دارد و اطلاق هم دارد، جمع بین این چند ظهور نمی‌شود کرد؛ بگوییم قرن احتمال چهارم را افاده می‌کند، اطلاق هم دارد و امر هم ظهور در وجوب دارد، این چند ظهور را نمی‌شود با هم جمع کرد.

1. - سوره احزاب، آیه 33 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره احزاب، آیه 35 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره احزاب، آیه 32 [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره احزاب، آیه 30 [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره احزاب، آیه 32 [↑](#footnote-ref-5)